

اشاره:

رابطه اخلاق با هنر و یا کلی‌تر بگونه اخلاق و زیبایی، پرسش بسیار قدیمی است که در حکمت یونانی و به‌خصوص در آثار افلاطون و ارسطو آشکارا بازتاب دارد. همواره این سنوالات مطرح بوده است که آیا حذف بخش‌هایی از آثار و پدیده‌های ادبی و هنری به نام اخلاق مرسوم جامعه مجاز است یا ممنوع؟ و حدود و ضابطه‌های این اجازه یا ممنوعیت تا کجاست؟ آیا آزادی قلم حدیقی دارد یا نه؟ آیا برخورد حذفی با آثار هنری و ادبی به نام حفظ اخلاق جامعه، سانسور نام دارد و مانع خلاقیت هنرمند و نویسنده است یا نه؟

و آیا می‌توان گفت دیگر زمان مولوی نیست که کتاب برای قشر محدود و خاصی از فرهیختگان باشد و نامیدن اشیاء و امور به نام واقعی‌شان آنهم با صراحت و بدون پرده‌پوشی باشد روا باشد (هرچند که اخلاق در شعر با اخلاق

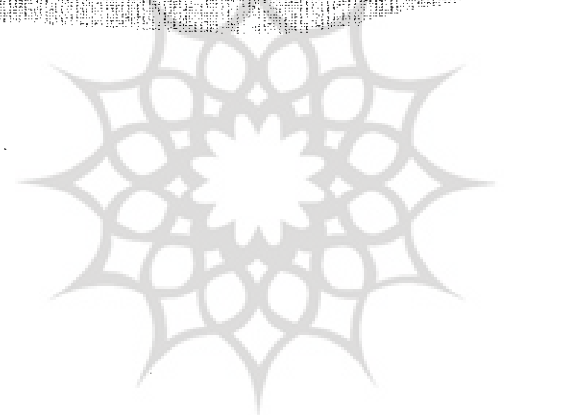
در زمان متفاوت است اما سانسور نباید ضابطه و تنوع مخاطب مسئله‌ای قابل تأمل است). این پرسش‌ها به تنها

پرسش جامعه ما بلکه دغدغه بسیاری از مردم جهان است. حتی کشورهایی مانند آمریکا و انگلیس سالها از انتشار رمان «اولیس» از نویسنده‌ای شهیر چون جوئیس ممانعت می‌ورزند. ما اکنون در آثار ادبی و هنری قرن بیستم با شکل‌ها و گونه‌هایی از پرده‌داری و برهنه‌نگاری رودررویم که این نگرانی را پیش می‌آورد که نکند با گونه‌ای پورنوگرافی و وقیح‌نگاری به معنای تجاری آن سر و کار داریم که نه تنها پروای اخلاق ندارد بلکه به گرمی بازار گیشه و تیراژ و... می‌اندیشد. به گمان ما هر جامعه‌ای حساسیت‌های ویژه خود را دارد و هنرمندان و پژوهندگان در پدیدآوردن آثار خود باید این حساسیت‌ها را پیش چشم خود آورند و در نظر داشته باشند که همه جوامع یکسان و یکدست نیستند و سخنی را که در جامعه‌ای به آسانی می‌توان به زبان آورد در میان مردمان دیگر نمی‌توان از آن یاد کرد و یا تابلو و فیلمی را که در جایی می‌توان بی‌هیچ دغدغه‌ای در برابر دیدگان مردم گذاشت در جایی دیگر نمی‌توان. این حساسیت‌ها را در جوامعی که به آزادمثنی و آزاداندیشی آوازه دارند بیشتر رعایت می‌کنند و آن را در عداد منع و سانسور به شمار نمی‌آورند. مثلاً در جامعه دین‌ورزان نمی‌توان سخنی گفت که

اهانت به باورهای دینی آنها شمرده شود و اگر نتوان هر چنین جامعه‌ای آزادی باورهای دینی مردم را هوار شمرده یا

آن را به مسخره گرفت گمان رود که در آن جامعه آزادی نیست و سانسور حکمفرماست. مصراع معروف «هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد» برای سانسور کردن گویندگان و محدود کردن آزادی کسان نیست، بلکه به ما می‌گوید که در سخن گفتن باید اصولی را رعایت کرد و آدابی را در پیش چشم داشت، یا به سخنی دیگر حساسیت‌ها را رعایت کرد. حتی در کشورهای غربی می‌توان هر سخنی را بر زبان آورد، اما کسی مجاز نیست که با گفتن سخنانی دیگران را بیازارد و آنها را از خویش برنجاند. اگر در فرانسه بخواهند کتابی چاپ کنند که در ایران نیز فروش رود نمی‌گویند که ما در آوردن پاره‌ای مطالب خود را سانسور می‌کنیم، بلکه خواهند گفت که ما حساسیت‌هایی را که در ایران وجود دارد رعایت می‌کنیم و مطالبی نمی‌آوریم که ایرانیان را بیازارد و به بازار ما نیز آسیب برساند.

ضرورت دارد که اهل قلم و صاحب‌نظران درباره اخلاق در رمان بیشتر بیندیشند و باب این گفت و گو باز شود تا مسئله دقیق‌تر و عمیق‌تر مورد کنکاش قرار گیرد. کتاب‌ماه در نظر دارد که درباره این نکته، گفت و گوهای را انجام دهد که اولین گفت و گو با دکتر رضا داوری در این شماره از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد. کتاب‌ماه از نظرات، مقالات و پیشنهادها صاحب‌نظران استقبال می‌کند.



اخلاق در رمان

در گفت و گو با دکتر رضا داوری

● هرگاه راجع به موضوع اخلاق در رمان بحث می‌شود، خواه ناخواه مسأله اخلاق و آزادی نیز مطرح می‌گردد. به این معنا که حکومتها تا چه حد مجاز هستند به حکم اخلاق، در آثار ادبی، دخل و تصرف کنند و آن را به گونه‌ای تغییر دهند که مغایرتی با اخلاق مورد قبول جامعه نداشته باشد؟ و اصولاً این اقدام چه فواید و مضراتی را می‌تواند به دنبال داشته باشد و پیامدهای آن چیست؟

○ دکتر داورى: به نظر من اخلاق و آزادی، لازم و ملزوم یکدیگرند. اخلاق با آزادی تأسیس می‌شود. یعنی در انجام اعمال اخلاقی، اجبار وجود ندارد و اگر قرار است کاری به حکم اخلاق انجام شود، با آزادی صورت می‌گیرد. شما توجه کنید که هیچ موجودی غیر از انسان، مکلف نیست و لذا مختار هم نیست. چون لازمه احساس تکلیف کردن، برخوردارى از آزادی است. آزادی به این معنا که انسان، خود را صاحب توانایی و قدرت بر ادای وظیفه و انجام تکلیف بباید. بنابراین آزادی و احساس تکلیف، از هم جدایی ناپذیرند. این نسبت تا آنجا محرز است که متفکر بزرگی چون کانت، آزادی را از اخلاق نتیجه می‌گیرد.

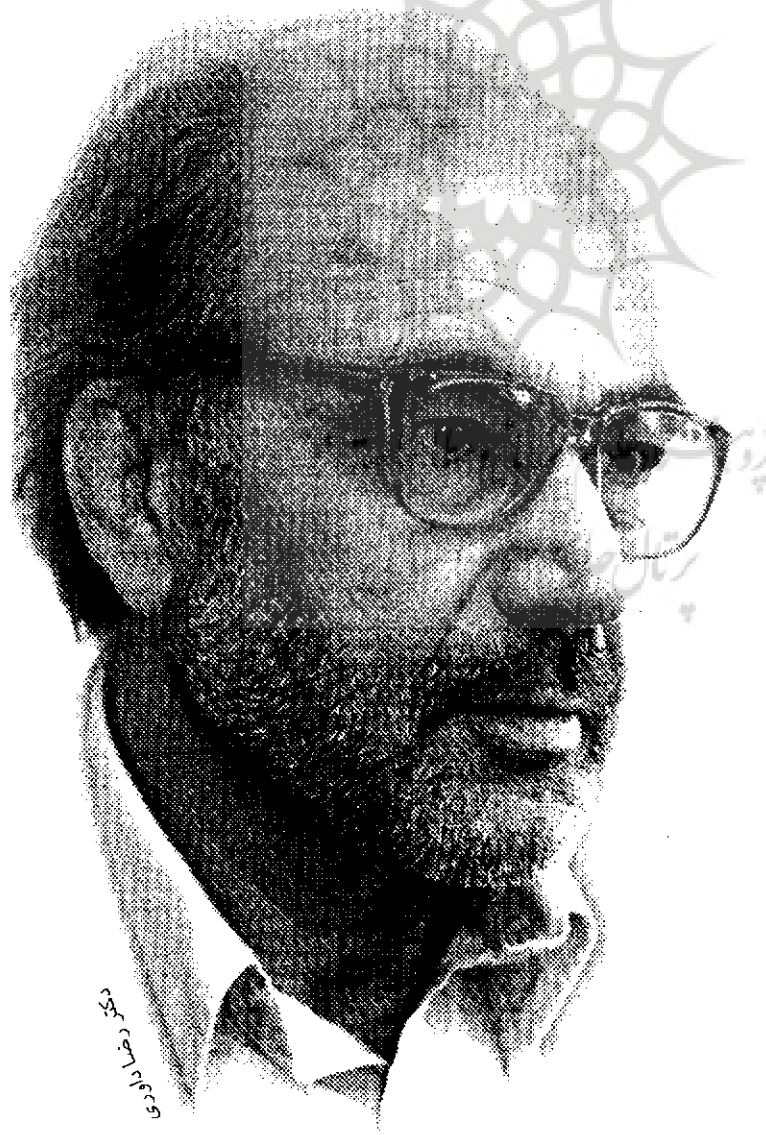
اما آنچه موجب می‌شود که گاهی در این نسبت به دیده تردید بنگرند، اشتباه گرفتن احکام شرعی و احکام

اخلاقی و توجه نکردن به تفاوت بین این دو است. انسان در مورد احکام شرعی، خود نمی‌تواند تصمیم بگیرد که آیا لازم است انجام بدهد یا خیر. بلکه باید انجام دهد، زیرا سرپیچی از احکام شرع، عصیان و گناه محسوب می‌شود و مؤاخذه و مکافات اخروی دارد. البته سهل‌انگاری در مورد انجام تکالیف اخلاقی هم، فرد را مستوجب ملامت و حتی مجازات می‌کند، اما ملامت و مجازات اخلاقی با کیفر شرعی یکی نیست. در مورد تکالیف دینی و شرعی هم این‌طور نیست که همه انسانها، به جبر تکوینی، مجبور باشند که آن را انجام دهند. چنانکه این اعمال را متشرعان انجام می‌دهند و کسانی نیز آنها را مهمل می‌گذارند. به عبارت دیگر، در مورد تکالیف شرعی هم، امکان سرکشی و طغیان وجود دارد. اما حکم و جوب و حرمت آنها، از پیش معلوم است و شخص نباید در آغاز فعل یا در حین انجام دادن آن، حکم باید و نباید را کشف کند. البته در این مقام به این مسأله نمی‌توان پرداخت. مقصود این بود که هر چند دین و اخلاق از همه حیث، یکی نیستند، اما بر خلاف آنچه بعضی گمان کرده‌اند، اختلافشان در این نیست که یکی، آزادی را وضع می‌کند و دیگری هیچ سر و کاری با آزادی ندارد.

گاهی مسأله رابطه بین اخلاق و آزادی را به این صورت مطرح می‌سازند که آیا آزادی، خود نوعی مقدمه بی‌اخلاقی نیست؟ زیرا اخلاق دربرگیرنده باید و نبایدهایی است که قهراً آزادی اشخاص را محدود می‌کند. به این ترتیب آیا شخص اخلاقی می‌تواند در عین پایبندی به اصول اخلاقی، آزادانه و به میل خود عمل نماید؟

پاسخ دادن به این مسأله، تابع استنباط ما از آزادی است. آیا منظور ما از آزادی، آزادی عقل است؟ منشأ این آزادی کجاست؟ و چه محدوده‌ای در قلمرو آن قرار می‌گیرد؟

اگر مراد ما از آزادی، آزادی عقل و اندیشه است، هیچ مشکلی پدید نمی‌آید. زیر عقل به توبه خود، تمامی قوای دیگر انسان از جمله قوای شهوت و غضب را تحت فرمان و سیطره خود در می‌آورد و آنها را متعادل می‌سازد و از سرکشی آنها جلوگیری می‌کند. و به این ترتیب مانعی در برابر بی‌اخلاقی محسوب می‌شود. اما چنانچه آزادی را به معنای آزادی امیال و اهواء تلقی کنیم، این آزادی با اخلاق سازگاری ندارد و به «اباحه» می‌رسد. اما معمولاً وقتی از آزادی سخن می‌گویند مراد آزادی اراده است و در سیاست نیز از آزادی آزادیهای



مصرح در اعلامیه حقوق بشر مراد می‌شود.

در مذهب اباحه، هیچ اصل ثابتی وجود ندارد و «اباحی مذهب» به هیچ قانونی - اعم از حقوقی یا اخلاقی - گردن نمی‌نهد. اما مگر می‌توان گفت که آزادی‌خواهی با اباحت، یکی است؟

باز هم پاسخ، بسته به این است که فهم و تلقی ما از آزادی چه باشد. حتی کسانی که اگزیستانسیالیسم را پسندیده و آن را مترادف با آزادی می‌دانستند. از آزادی برداشته‌های متفاوت داشتند و گمان نمی‌کنم که به آسانی می‌توانستند بگویند که همه چیز برای بشر، مباح و مجاز است. حتی به نظر من، سارتر، علی‌رغم اینکه در انتخابات بیست و سه سال پیش ریاست جمهوری فرانسه، به صراحت اعلام کرد که من به اباحه و بی‌قانونی رأی می‌دهم، نتایج این قول را به آسانی نمی‌پذیرفت، زیرا در این صورت اگزیستانسیالیسم، به معنای خودسری و بی‌مسئولیتی می‌شد.

سارتر می‌گفت فرد همواره مسؤول گذشته و آینده خود و حتی مسؤول اعمال دیگران است. بنابراین در نظر سارتر هم، آزادی نمی‌تواند به معنای آزادی هوی و هوس باشد. اما اینکه آیا می‌توان در آثار ادبی دست برد و آنها را جرح و تعدیل کرد؛ اگر این جرح و تعدیل به تمامیت و وحدت اثر لطمه بزند، نوعی تعدی و تجاوز است و گمان نمی‌کنم که به نام اخلاق، بتوان به این کارها دست زد، اما اصلاحات جزئی، چیز دیگری است. رمان اگر حقیقه رمان باشد یک وحدت است حتی شیوه نثر آن نیز خاص است. به این جهت دستکاری در رمان

ممکن است آن را به چیز دیگری تبدیل کند.

● همواره دولت‌ها به دلایل گوناگون در آزادی افراد دخالت کرده‌اند و یکی از مهمترین دلایل آنها برای این اقدام، تحدید آزادی به منظور حفظ اخلاق و پایبندی به آن است، اما آیا می‌توان رابطه‌ای بین دولت و اخلاق در نظر گرفت؟

○ دکتر داوری: اصولاً هیچ دولت یا حکومتی موظف نیست که همه مطالب و حقایق سیاسی را به مردم بگوید. اما در صورتی، «اخلاقی» عمل کرده است که اگر چیزی می‌گوید، راست بگوید. ولی دولت‌ها گاهی دروغ هم می‌گویند و کسانی ممکن است این دروغ را موجه بدانند. چنانکه ما اصطلاح «دروغ مصلحت‌آمیز» داریم و بزرگی مثل سعدی هم دروغ مصلحت‌آمیز را از راست فتنه‌انگیز، بهتر دانسته است. ولی اگر مردم و حکومت هر روز و همواره دروغ مصلحت‌آمیز بگویند فساد همه جا را می‌گیرد گفتن دروغ مصلحت‌آمیز یک امر استثنایی است و توجه کنیم که سعدی آن را در مقابل «راست فتنه‌انگیز» قرار داده است در عصر ما حکومت و قدرت به خصوص اگر صفت اخلاقی بخود ببندد باید مواظب باشد که راست بگوید بهر حال اگر مردمان فکر کنند که حکومت دروغ می‌گوید نه فقط کار آن حکومت دشوار می‌شود بلکه فضیلت و اخلاق بخطر می‌افتد مع هذا بطور کلی نمی‌توان بحث اخلاق و سیاست را به این سادگی‌ها تمام کرد. در عصر حاضر مخصوصاً با پیدایش وسایل گوناگون ارتباط جمعی، مسأله صورت دیگری پیدا کرده است. امروزه مسأله این نیست که دولت‌ها

راست بگویند، بلکه پرسش اساسی این است که: «چه مطلبی باید گفت و چگونه باید آن را عنوان کرد تا آثار و نتایج مطلوب و مورد نظر، حاصل شود؟»

حکومت‌ها، مدعی هستند که در تصمیمات خود مصالح مردم را در نظر می‌گیرند ولی نکته اساسی اینجاست که حکومت‌ها چگونه مصلحت عمومی را تشخیص می‌دهند.

معمولاً محدودیت‌ها و سلب آزادی‌ها هم به نام مصالح عمومی توجیه می‌شود. یعنی حکومت به نام اخلاق، بعضی آزادی‌ها را محدود می‌کند. تشخیص اینکه این ادعا تا چه اندازه درست است، کار آسانی نیست و چه بسا که این راه به فساد بینجامد. افلاطون ظاهراً اولین متفکری بود که گفت: «چنانچه قدرت حکومت محدود نشود، چه بسا که فساد در آن راه یابد». اما این قضیه یک وجه دیگر هم دارد و آن اینکه آیا هر کسی حق دارد در هر درجه‌ای از درک و فهم که باشد، هر چه خواست بگوید و آیا این امر با اخلاق سازگار است؟ البته حکومت اگر مصلح و خیراندیش باشد، انتقادهای صحیح را می‌پذیرد و درصدد اصلاح برمی‌آید. انسان جایز الخطا است و مسلماً دولت‌ها نیز مبری از هرگونه خطا و اشتباهی نیستند. اما گاهی انتقادهای، صرفاً به قصد مبارزه طلبی است نه اصلاح امور، و دولت خوب، دولتی است که به اشخاص مصلح، اجازه انتقادهای صحیح و اصولی را بدهد و تلاش در جهت رفع آنها، فرصت را از دست مغرضان و بدخواهان خارج کند و آنها را در موضعی قرار دهد که بدخواهیشان بر همگان آشکار شود. سیاستمداران همواره کارهایی کرده‌اند که بعضی از آنها مورد قبول اهل اخلاق واقع نمی‌شود و به این جهت آنان را اندرز داده و به کار خیر دعوت کرده‌اند. اما این بحث‌ها به خصوص از زمان ماکیاولی پیش آمده است که سیاست و اخلاق باید از یکدیگر منفک شوند؛ به این معنا که دولت باید به امور سیاسی بپردازد و مطابق موازین سیاسی، هرکاری را که مناسب می‌داند، انجام دهد و حال آنکه اخلاق، امری فردی و شخصی است مع هذا من که مدت‌ها با آراء فارابی زندگی کرده‌ام نمی‌توانم اخلاق و سیاست را از هم جدا بدانم. حداقل این است که حکومت باید به اصولی پای‌بند باشد و قواعدی را که وضع می‌کند، محترم شمارد و رعایت کند و این خود مرتبه‌ای از اخلاق است.

معمای بزرگ سیاست است این است که قدرت سر



دکتر رضا داوری

از فرمان اخلاق بیرون می‌آورد و در عین حال وقتی که اخلاق نباشد، قدرت نیز متزلزل می‌شود و دوام نمی‌آورد.

● امروزه ما در عرصه ادبیات با آثاری مواجه می‌شویم که قضاوت اخلاقی کردن در مورد آنها بسیار مشکل است. صرف‌نظر از آن دسته از آثاری که صریحاً غیر اخلاقی هستند و بی‌شرمی نویسندگان آنها، حتی خوانندگان را نیز به اعجاب وامی‌دارد، ولی آثار ارزشمند دیگری وجود دارند که به راحتی نمی‌توان صرفاً به علت وجود جمله یا جملاتی یا حتی قسمتهایی که از دیدگاه اخلاقی، پسندیده نیست، آن را کنار گذاشت. این امر به خصوص در زمینهٔ رمان مصداق بیشتری می‌یابد، به این معنا که رمانها اغلب آینهٔ زمان خویش هستند و لذا هر رمانی منعکس‌کنندهٔ وضعیت جامعهٔ خود می‌باشد. به این ترتیب چه بسا رمانهایی که در کشور خود، به عنوان یک اثر ارزشمند و حائز اهمیت شناخته شده‌اند، ولی در کشور دیگر مثل کشور ما، به عنوان یک اثر اروتیک معرفی می‌شوند، که این خود بیانگر نسبی بودن اخلاق است.

اما آنچه پرداختن به آن مهم به نظر می‌رسد، این است که حتی در چنین مواردی، آیا دولت‌ها مجاز هستند با این آثار برخورد کنند و به حکم پاسداری از اخلاق و منافع عمومی جامعه، اجازهٔ انتشار چنین آثاری را صادر نکنند؟ و یا در صورت موافقت با انتشار این آثار، این امر منوط به حذف قسمتهای غیر اخلاقی و دخل و تصرف در آنها باشد؟ اصولاً چه راه‌حلی را می‌توان برای مقابله با این مسأله ارائه داد؟ چه معیاری برای آزادی انتشار این آثار و یا سخت‌گیری نمودن در مورد آنها وجود دارد؟

○ دکتر داوری: تعیین اینکه چگونه باید با این مسائل برخورد کرد، به عهدهٔ سیاستمداران و کسانی است که مجری سیاستهای فرهنگی هستند. آنها خود می‌دانند چگونه اقدام کنند و به گفتهٔ من و امثال من نیز کاری ندارند. مع هذا چون می‌فرمائید من هم چند نکته‌ای عرضه می‌کنم:

۱) نباید پنداشت که هر چیزی از بد و خوب که گفته یا نوشته یا نشان داده می‌شود، مستقیماً و در همه جا اثر یکسان خوب و بد می‌گذارد. خبرهای خوب و بد را معمولاً طالبان آنها می‌گیرند. بدان دنبال بدی می‌روند و خوبان را بدی به آسانی بد نمی‌کنند. جملهٔ بزرگ مولوی را در نظر داشته باشیم که فرمود: «هر چیز که در جُستن آئی، آئی.» توهین به مقدسات دینی، هیچ دینداری را از دین دور نمی‌کند، بلکه خاطر دینداران را آزرده می‌کند. و آزردن مردمان جهل و گناه است. ما نسبت به بعضی

چیزها از آن جهت حساسیت داریم که دلها و خاطرها را آزرده می‌کند. و البته ما نمی‌گوییم که توهین به مقدسات صرفاً دل آزار است، بلکه آن را بدآموز می‌خوانیم. البته آنچه خاطر یک «اخلاقی» را آزرده می‌کند، خلاف اخلاق است، اما این خلاف اخلاق اگر در یک قصه یا رُمان آمده باشد، نمی‌تواند مردم را فاسد کند، چنانکه وجود یک کتاب اخلاقی برای به صلاح آوردن فاسدان کافی نیست.

۲) رمان، عالم خاص خود را دارد و این عالم از اخلاق جدا است. این سخن به این معنا نیست که پس رمان، ضد اخلاق است، بلکه به این معنا است که رمان در عالمی پدید آمده که در آن، اخلاق هم از سیاست و هم از ادبیات جدا شده است. به عنوان مثال، داستایوفسکی، رمان‌نویسی است که همهٔ فکر و ذکرش، مسائل اخلاقی است. در رمانهای او شخصیت‌های اخلاقی و غیر اخلاقی هر دو حضور دارند. اما آثار او را نه می‌توان اخلاقی محسوب کرد و نه ضد اخلاق. به راستی آیا می‌توان مثلاً «ابله» را یک اثر اخلاقی به شمار آورد؟ آیا می‌توان به خوانندگان توصیه نمود که اگر می‌خواهند درس اخلاق بیاموزند، بروند رمان «ابله» یا «قمارباز» یا «برادران کارامازوف» داستایوفسکی و حتی آثار تولستوی را بخوانند؟!

به این ترتیب، رمان جدید نه اخلاقی است و نه ضد اخلاقی، بلکه غیر اخلاقی است. البته برای ما مشکل است که در عالم غیر اخلاقی وارد شویم، ولی از آنجا که این عالم در همه جا گسترش یافته است، ما هم از آن برکنار نمانده‌ایم. ما نیز با ترجمهٔ رمانهای غربی کم و بیش وارد آن عالم شده و در آن شریک شده‌ایم. این وضع تا حدی قهری بوده است. اکنون هم نه می‌توانیم از رمان چشم‌پوشیم و نه خوب است که چنین کنیم.

راه آسانی که به نظرمان می‌رسد، این است که صحنه‌های نامطلوب و سخنان رکیک آن را حذف کنیم، که این هم گاهی به جامعیت و تمامیت اثر لطمه می‌زند. مثلاً اشاره کردیم که صحنه‌های ضد اخلاقی رمانها، منتشران و اهل اخلاق را آزرده خاطر می‌سازد، ولی اینها معمولاً رمان نمی‌خوانند و آنهایی که می‌خوانند، تحت تأثیر کل رمان قرار می‌گیرند. برای آنها یکی دو جملهٔ زشت و رکیک مهم نیست و اصولاً یک رمان را هم نباید به صرف وجود یک دو جملهٔ زشت

و ناپسند در آن، محکوم کرد. اگر قرار است خواننده از مطالعهٔ رمان، متأثر شود، این تأثیرپذیری نه از اجزاء رمان، بلکه از کلیت آن حاصل می‌شود. شما در مثنوی مولوی آیهایی می‌بینید که در همه جا و پیش همه کس، آنها را نمی‌خوانید، اما مولوی، با نقل قصه‌ای که در آن الفاظ رکیک به کار برده است، بهترین و پر مغزترین نکات اخلاقی را تذکر داده است و می‌بینیم که هیچگاه کسی متعرض چاپ و نشر مثنوی مولوی نمی‌شود.

به هر حال یک رمان را نمی‌توان تجزیه کرد و تنها به قسمتهایی از آن اجازه انتشار داد.

من مطلب را به دخالت سیاست در نشر کتاب و آثار هنری برمی‌گردانم مسلماً حکومت و دولت می‌تواند مشوق نویسندگان و هنرمندان باشد. اما دخالت مستقیم دولت هرگز و در هیچ جا منشأ اثر مهم نمی‌تواند باشد. گاهی سانسور برای حکومتها یک امر تشریفاتی لازم است و البته بیشتر در مسائل سیاسی به آن نیاز دارند، اما سانسور در هنر و به طور کلی در آنچه اساسی است، اثر مهمی ندارد. سانسور جلوی پدید آمدن یک اثر هنری را نمی‌گیرد. اصولاً اثر هنری ربطی به سانسور - که یک اقدام سیاسی جزئی است - ندارد. اگر مجال بود که راجع به ماکسیم گورکی و ادبیات روسی بحث کنیم، شاید مطلب تا حدی روشن می‌شد. اکنون همین مقدار به شما بگویم که مجمع الجزایر گولاک سولژنیستین در بدترین شرایط سانسور نوشته شد و انتشار یافت. اثر سانسور در هنر این است که هنرمندان و نویسندگان، اگر سانسور باشد، حس می‌کنند که حکومت با آنان میانه خوبی ندارد و اگر حکومت تشویقشان کند، می‌فهمند که به قلم و هنر اهمیت داده می‌شود. و نکته بسیار مهم اینست که معمولاً راه‌های جلوگیری از سدی که می‌پندارند از طریق مطالعه کتب سرایت می‌کند به فسادهای بزرگ و تباه‌کننده می‌انجامد. مع هذا اینکه هر کس در هر شرایطی حق داشته باشد هر چه دلش خواست بنویسد و مثلاً به مقدسات مردم توهین کند. نامش هرج و مرج است و نه آزادی و شاید گاهی بی‌بند و باری و بی‌آزمی و هرزگی قلم باشد که به طور کلی فطرت بشر با آن موافق نیست. پس باید حد و حدود را تعیین کرد و مشکل هم، تعیین حدود است. نه درست بگویم؛ مشکل، مشکل شناخت حد و قدر خود است. تجاوز از حد، از هر جا و از هر سو که باشد، نشانهٔ وجود خلل و ضعف و فساد است. □